

این شاید پایان آغاز باشد

داریوش همایون

رای دادگاه برلین در پرونده کشتار رستوران میکونوس از بسیاری جهات میتواند چرخشگاهی باشد. برای نخستین بار یک دادگاه در اروپا که از آغاز حکومت آخوندی شکلگاره ویژه جمهوری اسلامی بوده است، بالاترین مقامات آن حکومت را به گناه تروریسم محکوم میکند. این رای است که، گذشته از تفاوت‌های فراوانی، با رای دادگاه نورنبرگ و دادگاه جنایتکاران جنگ داخلی بسنی در یک مقوله قرار میگیرد. پس از سالها پافشاری کشورهای اروپایی به اینکه میباید جمهوری اسلامی را از راه گفت و شنود به راه آورد؛ پس از هشت سال غوغای کرکننده عوامل و دوستان رژیم در میان ایرانیان و خارجیان و کوشش برای آرایش چهره آن، گوشه ای از حقیقت این حکومت بر جهانیان چنان آشکار میشود که دیگر جایی برای دفاع نمانده است.

اگر تاکنون روز نامه هائی در اروپا میخوانستند ادعا کنند که دلیلی بر جنایات جمهوری اسلامی به دست نیامده است، پس از این به آسانی میتوان دست رژیم را در کشتن بیش از نود تن از مخالفان جمهوری اسلامی در این سالها - اکثریت بسیار بزرگشان در همین هشت ساله میانه روی و عملگرایی - نشان داد. اگر فرانسویان دوبار رژیم آخوندی را در پرونده های حمله به خانه بختیار و سرانجام کشتن او، ششصد دادگستری آلمان در برابر دستگاه حکومتی آن کشور ایستاد و انگشت اتهام و محکومیت را رو به کسانی دراز کرد که مسئول کشتارهای همه این هژده ساله هستند.

از جامعه اروپایی - جز دولتهای اسکندیناوی و احتمالاً هلند- نمیتوان انتظار داشت که حتی در برابر محکومیت جمهوری اسلامی واکنشی نشان دهند که شایسته چنین کشورهایی با پیشینه دراز دموکراسی و حقوق بشر است. اعضای جامعه اروپایی در فتوای قتل سلمان رشدی جز چند «زست» نمادی (سمبلیک) نشان ندادند و این بار هم راههایی خواهند یافت که منافع بزرگانیشان دست نخورده بماند. ولی رای دادگاه برلین تنها بر محکومیت رژیم اسلامی نیست؛ سیاست خارجی آلمان و جامعه اروپایی

بنظر کلی را نیز محکوم کرده است. دیگر نمیتوان به آسانی گذشته پس از چند ماهی سر و صدا و نمایش به کسب و کار عادی با جمهوری اسلامی بازگشت. دیگر نمیتوان وزیر اطلاعات و امنیت یا وزیر خارجه رژیم آخوندی را به کشورهای اروپایی دعوت کرد. یک احتمال واقعی برای سخت تر کردن حلقه بر گرد آخوندهای حاکم پیش آمده است.

آنها که از هر اشاره به سرنگونی رژیم بهم بر میآیند و مبارزه درست را در چهارچوب نهضت آزادی و سیاستها و مواضع آن میدانند زندگی را دشوارتر از همیشه خواهند یافت. یک بار دیگر نشان داده شده است که کار کردن در بافتار CONTEXT جمهوری اسلامی معنی های خود را دارد. «کمیتة عملیات ویژه» هم هست، جوخه های مرگ هم هستند، و هر چه از مرحله حرف، آنهم نه همه حرفها، فراتر رود سر و کارش با آنها میافتد - دیگر حتی محافل محدود روشنفکری نیز در امان نیستند؛ زال زاده، سردبیر مجله کوچک معیار «آذان بيموقع» گفت و بیکر پاره پاره اش را در گوشه ای از تهران یافتند.

آمریکائیان و ایرانیانی که در برابر حکم دادگاه نیز در پی تبریته رژیم هستند و میگویند کشتار رستوران میکونوس مربوط به پنج سال پیش بوده است (ظاهراً نام فرخزاد و مظلومان به گوششان نرسیده است) وضعی دشوارتر از همه دارند؛ «بیضه در کلاهشان شکسته است» و دهها و صدها هزار دلاری که برای برداشتن تحریم اقتصادی جمهوری اسلامی هزینه شده بود بر باد رفته است. در لحظه ای که آمریکا زیر فشار اروپا چاره ای میاندیشید کار وارونه شده است. اکنون اروپا زیر فشار آمریکا چاره ای میاندیشد و بسیار احتمال دارد که امتیازاتی به سیاست آن کشور درباره جمهوری اسلامی بدهد.

اثر بزرگ دیگر رای دادگاه برلین را در نیروهای مخالف میباید بررسی کرد. هزاران ایرانی بدبین که باور نمیکردند در دنیا جز منافع اقتصادی ملاحظات دیگری هم هست و اروپا را در جیب جمهوری اسلامی میدیدند؛ و از اینکه بتوان بر رژیم ضربه های کاری زد ناامید شده بودند جانی تازه گرفته اند. بسیاری از فرضهای آنان درست است، ولی نه همه فرضایشان و نه کاملاً. در برلین ضربه ای کاری بر جمهوری اسلامی خورد و آن ضربه را تنها دادگاه نزد؛



مخالفان رژیم نیز در آن سهمی تعیین کننده داشتند. از افرادی تیرباران مشتریان ایرانی رستوران میکونوس یکی از بازماندگان آن کشتار که جانی به معجزه بدر برده بود دست به کار دنبال کردن آن پرونده شد و با چند تنی دیگر از فعالان چپ جمهوریخواه کمیته ضد ترور تشکیل داد؛ و چون به عنوان شاهد - قربانی - شاکی در دادگاه رفت و آمد منظم داشت به کارگردآوری و انتشار مدارک همت گماشت تاکنون چند جلدی از آن انتشار یافته است و به انتظار ترجمه فارسی متن رای دادگاه هستیم. او و همکارانش با سخنرانیها و مصاحبه های بی شمار نگذاشتند پرونده کشتار شرفکنندی و همکارانش در حزب دمکرات کردستان ایران و نوری دهکردی به فراموشی سپرده شود. پیگیری آنان کمک کرد که دادگاه شاهدان دیگری را نیز فرا خواند و در اینجا بود که بخت یاری کرد. یکی از عوامل مهم دستگاه امنیتی رژیم و از همکاران نزدیک رفسنجانی - آقای ابوالقاسم مصباحی، شاهد C - از ایران گریخت و به غرب آمد و در دادگاه شهادت او که مو بمو با اطلاعات دستگاه امنیتی آلمان میخواند کار را تمام کرد. او بود که به دادگاه ثابت کرد که دستور کشتار را، مانند همه ترورهای دیگر، رفسنجانی و خامنه ای صادر میکنند و فلجیان و ولایتی نیز در آن کمیته عملیات ویژه عضویت دارند و مجریان طرح ترورها هستند. (خود مقامات امنیتی آلمان در واقع میتوانستند بهترین شاهدان دادگاه بوده باشند ولی بدیدار شدن شاهد C بود که ناگزیر مهر از دهانهایشان باز کرد.)

آقای پرویز دستمالچی گرداننده کمیته ضد ترور برلین پس از زنده ماندن در زیر رگبار مسلسل در رستوران میکونوس میتوانست به گوشه ای برود و دیگر کسی از او نشانی نبیند؛ احتمالاً بیشتر کسان در موقعیت او چنان میکردند. ولی او جان بدر برده را بر کف گرفت و آن قدر یا فشرد تا عدالت حکم داد و برای یک بار خون مبارزان ضد رژیم اسلامی پایمال نشد. او و همکارانش نشان دادند که موردی برای نومییدی نیست؛ حتی در چنین جهانی میتوان کاری کرد؛ و اگر ما از دیگران انتظار داریم، نخست خود میباید «ارادتی بنماییم». نمیتوان در خانه نشست و بر دیگران خرده گرفت و انتظار داشت که روزگار به کام ما

بگردد. از آنچه که به دنبال رای دادگاه روی داد و میتواند فضای مبارزه را روشنتر سازد نمیباید سرسری گذشت. نخستین واکنش گروههای مخالف در برلین آن بود که در روز صدور رای (۱۰ آوریل) در برابر دادگاه تظاهراتی کردند - دور از شعارهای حزبی و به رخ کشیدن این و آن - و از دادگاه و از شاهدانی که از گرایشهای گوناگون سیاسی ایران با از خودگذشتگی در برابر دادگاه حاضر شدند پشتیبانی کردند. در آن تظاهرات ایرانیان مبارز از پاره ای شهرهای دیگر راه گذاراندند (گروهی نیز که مرکز آن در عراق است شرکت کرده بود. ولی آن گروه ربطی به ایرانیان دیگر ندارد و سخنان خود را میگوید و کار خود را میکنند).

این نخستین کار مشترک گروههای دگراندیش نبود ولی یکی از بزرگترین آنها بود. توجه رسانه ها بویژه در آلمان به این تظاهرات، انگیزه نیرومندی است برای پیگیری و گسترش این اقدامات مشترک در کارهای فراوانی که در پیش است.

در آلمان و بویژه در برلین اکنون روشن تر از همیشه میتوان دید که بگو مگوهای حزبی و مسلکی ما در برابر مسائل اصلی، مسائل امروز و نه گذشته های دور، چه اندازه

ناچیز و بیربط است. در حالی که چهار مبارز ضد رژیم را به دستور بالاترین مقامات و با شرکت مستقیم دو وزارتخانه مهم جمهوری اسلامی در قلب اروپا به مسلسل میبندند و پنج سال دیپلماسی آلمان و جمهوری اسلامی و تا اندازه ای اروپا و آمریکا صرف این موضوع میشود؛ در حالی که کسانی از جان خود مایه میگذارند و برای رسوا کردن و محکوم کردن یک رژیم تروریست میجنگند و یا در دادگاه حاضر میشوند و شهادت های محکوم کننده میدهند؛ در حالی که چنین پیروزی بزرگی پس از این سالهای رنج و مخاطره بدست میآید؛ جدلهای ما مخالفان و قربانیان، ما که میتوانستیم بجای آن بیش از نود تن دیگر بوده باشیم و بجای آن هزاران تن که در ایران در جنگ آدمکشان جان دادند بوده باشیم - و هنوز پاره ای از ما هنوز احتمال دارد باشیم - بر سر چیست؟

اکنون یک موضوع مشخص پیش آمده است که میباید بخش بزرگی از انرژی مبارزه و مخالفت را بدان سپرد. جمهوری اسلامی به عنوان یک حکومت تروریست از دادگاه بیرون آمده است و در حمله تروریستی به خانه های سربازان آمریکائی در خبار عربستان سعودی نیز دست آن پیوسته آشکارتر میشود. نمیتوان انتظار داشت که هیچ واکنشی از جانی نشان داده نشود؛ و نمیتوان تصور کرد که این همه ایرانی در بیرون نتوانند در آن واکنش یا واکنشها تأثیری بگذارند.

تاکنون میگفتند مبارزه سودی ندارد، و اصلاً برای مبارزه چه میتوان کرد؟ اکنون پاسخ هر دو در پیش چشم است. تلاش و مبارزه حتی در آلمان که بزرگترین پشتیبان جمهوری اسلامی است به جانی میرسد؛ و مبارزه را میباید در راه دشوار کردن زندگی بر جمهوری اسلامی انداخت - چه در آمریکا و چه در اروپا. این جانی است که بخت کامیابی هست. در این فضای بهتر بین المللی سخن درست دور از تبلیغات را میتوان به گوشهای فراوان رساند.

زندگی را چگونه میتوان بر رژیم سخت کرد؟ محکوم شدن جمهوری اسلامی در مجامع بین المللی؛ بسیج افکار عمومی جهان برای دفاع از روزنامه نگاران و روشنفکران ایرانی که قربانی سرکوبگری رژیم میشوند؛ دفاع از مبارزانی که در خارج به خاک میافتند (از جمله فشار آوردن برای گشودن پرونده قتل دکتر قاسملو در وین و دنبال گیری پرونده های ترور الهی و مظلمان در پاریس، و دیگران در کشورهای دیگر اروپائی) بی تردید کار را بر جمهوری اسلامی دشوار خواهد گردانید و زمینه فشارهای بیشتر خواهد شد.

از آن کارسازتر فشار اقتصادی است که کار را به استخوان رژیم میرساند. آنجاست که بیشترین آسیب سیاسی و اقتصادی بر آن وارد خواهد شد. میباید در هر دو این جبهه ها به حمله پرداخت. امروز ما با چشم انداز نزدیکتر مجازاتها و محدودیتهای بیشتری درباره رژیم اسلامی روبروئیم. در کشورهایی مانند آلمان و هلند و اسکانديناوی نیز بخشی از افکار عمومی در پی نشان دادن واکنش در برابر تبهکاریهای رژیم است.

در آمریکا میباید تلاشهای کارگزاران رژیم را خنثی کرد؛ و در اروپا برای نزدیک کردن مواضع کشورهای جامعه اروپائی به آمریکا کوشید. پائین نگهداشتن مناسبات دیپلماتیک در سطح کاردار و منجمد کردن مناسبات بازرگانی (داد و ستد، اعتبارات، سرمایه گذاری) در سطح کنونی، و مشروط کردن هر بهبود و گسترشی در مناسبات به بهبود وضع دموکراسی و حقوق بشر در ایران و پایان دادن به عملیات تروریستی، با توجه به اصرار آمریکائیان، میتواند بخت کامیابی داشته باشد. امروز بیش از همیشه میتوان اروپا را - دست کم کشورهایی از جامعه اروپائی را - متقاعد کرد که سیاستهای متفاوتی در برابر جمهوری اسلامی پیش گیرند و مکانیسمهای لازم را برای سنجش و ارزیابی و رایزنی در مسائل مربوط به دموکراسی، حقوق بشر و تروریسم در رژیم آخوندی بوجود آورند.

این وظیفه ای در برابر نیروهای مخالف است. با تظاهرات پیاپی - هر چند بزرگ نباشد - با نامه نوشتن ها و دیدارها با مقامات و سیاستگران و سازندگان افکار عمومی غربی میتوان توجه بین المللی را برانگیخت و نگهداشت؛ حقوق بشر و دموکراسی در ایران و برای ایرانیان یک سوی استدلال مخالفان است؛ سودهای دراز مدت کشورهای اروپائی در تغییر وضع ایران یک سوی دیگر آن.

ایرانی که بجای سرچشمه بی ثباتی و تنش در خلیج فارس یک عامل ثبات باشد؛ که با طرحهای خود برای دستیابی به سلاحهای کشتار جمعی، دیگران را در دور و نزدیک تهدید نکند؛ که دست به حملات و اعمال تروریستی در بیرون و درون ایران نزند؛ که به گسترش بازارهای بین المللی کمک کند، برای همه سودمندتر خواهد بود. چنان دگرگونیها را در ایران با امتیاز دادن به آخوندها و چشم بستن بر تبهکاریهایشان، با گفت و شنود انتقادی نمیتوان حاصل کرد.

دادگاه برلین پذیرفته شدن این استدلالها را آسانتر کرده است، ولی منطق نیرومند به تنهایی راه خود را نخواهد گشود. سودهای پاکیزه اروپائیان چنان زور آور است که با گذشتن دوسه ماهی بر رأی دادگاه، هوا به گفته وزیر خارجه آلمان تغییر خواهد کرد و وضع در آنجا که مربوط به داد وستد است کم و بیش به حال پیشین بر خواهد گذشت. میناید بر اروپائیان فشار آورد و آنها را متقاعد کرد.

نیروهای مخالف در این فرایند نقشی دارند. نکته مهم دیگر آن است که اروپائیان در برابر جمهوری اسلامی نیروئی را ببینند. سالها همه ما از این و آن در بیرون شنیده ایم که همه آنچه درباره جمهوری اسلامی گفته میشود درست است ولی جایگزین آن چیست؟ افراد و گروههای پراکنده و کم اثری که از هم میگریزند و حداکثر گاهگاهی در اینجا و آنجا حرکتی میکنند؛ یا گروهی که ایرانیان از شنیدن نامش به اندیشه برتریهای جمهوری اسلامی میافتند؟ (این گروه در میان آمریکائیان و اروپائیان نیز به تندی دارد همان تصویر ذهنی را برای خود میسازد که در میان ایرانیان). اگر دنیا چاره ای جز همزیستی با همین حکومت ندارد پس چه بهتر که نزدیک ترین مناسبات را با آن برقرار کند؟

فعال شدن نیروهای مخالف به بسیاری از این پرسشها پاسخ خواهد داد. میدان بر آنها گشاده است. آنها میتوانند هر کدام ساز خودشان را بزنند؛ هر کدام در روزهای خودشان یا گوشه خودشان به تظاهرات پردازند؛ نامه های خود را بنویسند و دیدارهای خود را داشته باشند و سخنان چندگونه و گیج کننده به مخاطبان اروپائی و آمریکائی خود بگویند. ولی اگر بخواهند جدی گرفته شوند میباید کارهایشان را هماهنگ و، تا آنجا که بتوان، یکی سازند - بدور از روحیه خود را پیش انداختن و زرنکی های کوتاه بینانه. هیچ سیاستگر و روزنامه نگار را نمیتوان یافت که با فرهنگ سیاسی غربی پرورش یافته باشد و معنی این تکه پارگی سیاسی را دریابد.

کار مخالفان را فضای مساعدتر بین المللی - در واقع عامل آمریکا - آسان میکند. آمریکائیان که هر روز دلائل تازه ای بر سختگیری می یابند با مهمات تازه ای که به دست آورده اند آتش خود را سنگین تر میکنند و متحدان اروپائی را برای رسیدن به یک استراتژی هماهنگ در برابر رژیم آخوندی زیر فشار بیشتر خواهند گذاشت. آن استراتژی هر چه باشد از وضع موجود برای رژیم بدتر خواهد بود.

با همه امیدی که مدافعان وضع موجود به «عوض شدن هوا» دارند پرونده برلین بسته نشده است و شاید پرونده های دیگری را نیز باز کند. حتی پس از تصمیم گیری وزیران خارجه جامعه اروپائی - هر چه باشد - مبارزه را میتوان پیش برد. جا برای رساندن سخن درست و بر حق خواهد بود.

کشتار در برلین یکی از جنایات بیشمار رژیم اسلامی بود و بدترین آن نیز نبود. ولی اوضاع و احوال، آن را به صورت یکی از مهمترین تحولات در آورده است. سیاست خارجی رژیم دچار تکانهای سخت خواهد شد و مواجهش به درون نیز خواهد رسید. فضای نیروهای مخالف رژیم نیز پس از ۱۰ آوریل رو به دگرگونی میرود. مبارزه و فعالیت و گفتمان (دیسکور) آنها به سطح بالاتری رفته است. امروز بسیاری از جدلهای و نکته گیریهای سخنگویان و نویسندگان مخالف، چشم پوشیدنی جلوه میکنند. مسائلی که تا همین چندی پیش دلمشغولی عمده کسانی از میان مخالفان بود در برابر فرصتهایی که رخ مینماید و فشاری که موقعیت تازه بر همه ما میآورد بیرنگ شده است.

دیگر در مسئله استراتژی پیکار که آن همه جدانیها آورده است نیز لازم نیست بحث هائی پیش آید که بیشتر

«موشکافیهای اسکولاستیک» بوده است. بویژه که خود رژیم مسئله را برای همه آسانتر کرده است. اگر انتخابات ریاست جمهوری چنان برگزار شود که از اکنون بیداست، و اگر همچنان صداهای دگراندیشان را آن گونه که درباره سرکوهی ها و زلال زاده ها کرده اند خفه کنند؛ و اگر اروپا در واکنشی به رأی دادگاه برلین پاره ای مجازاتها یا محدودیتهای اقتصادی بر جمهوری اسلامی تحمیل کند مخالفان چه میتوانند گفت؟ آیا میشود از انتخابات آزاد در نظام آخوندی دم زد و به گفت و شنود با عناصر دموکرات در درون رژیم دلخوش بود؟ و آیا میتوان به اروپا اعتراض کرد که چرا یک رژیم جنایتکار را مجازات میکند؟

نیروهای مخالف امروز با جهان متفاوت و چالش متفاوتی سر و کار دارند. وظیفه آنها سنگین تر و بخت کامیابی شان بیشتر شده است. با اطمینان میتوان گفت که بیشتر آنها خود را به سطح تازه مبارزه خواهند رساند. دورنمای افزوده شدن اروپا به معادله سیاسی، و پیوستن پاره ای کشورهای اروپائی به صف مبارزه فعال با جمهوری اسلامی برای بسیاری از مبارزان یک مانع سیاسی - روانشناسی را بر طرف میسازد. آنها اکنون میتوانند تحولات را از روزه فراختری بنگرند. آن حالت ذهنی که یادگار رویدادهای چهل پنجاه ساله بود به ناگزیر دستخوش تغییراتی میشود.

برای ما رأی دادگاه برلین یادآور سخنی است که چرچیل، نخست وزیر زمان جنگ انگلستان، پس از پیروزی العلمین در مجلس گفت. در ۱۹۴۲ در نیمه راه جنگ جهانی دوم، نیروهای انگلیسی در بیابان لیبی برای نخستین بار سپاهیان آلمانی را شکستی قریب دادند. چرچیل که از آغاز تا پایان همچون نظری با انصاف، مردم انگلستان را در جریان رویدادها از بد و نیک میگذاشت با بیطرفی و سنجیدگی یک تاریخ نگار - که او بود - از پیروزی بزرگش چنین یاد کرد: «این پایان نیست؛ حتی آغاز پایان هم نیست؛ ولی شاید پایان آغاز باشد.»